

## متن رساله جوابیه محدث نوری به اشکالات بر فصل الخطاب، بر اساس نسخه دستنویس مؤلف

کاظم استادی (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث از دانشگاه قرآن و حدیث)  
kazemostadi@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۲۸)

### چکیده:

محدث نوری در سال ۱۲۹۲ق کتاب فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب را نگاشت و در آن دلایلی بر تحریف قرآن ارائه نمود. از میان ردیه‌هایی که بر آن نوشته شد، طبق اسناد موجود و بنابر نقل آقابزرگ تهرانی و برخی دیگر به تبع او، محدث نوری فقط به یکی از ردیه‌ها، یعنی کشف الإرتیاب پاسخ داده است. اما در پژوهش‌های جدید، مشخص شده است که آقابزرگ در شناسایی و معرفی این رساله به عنوان رد کتاب کشف الإرتیاب اثر شیخ محمود معرب تهرانی (۱۳۰۳ق)، اشتباه نموده است. رساله جوابیه حاجی نوری، از جهات مختلف تاریخی و علمی، برای روشن شدن برخی مسایل مطرح شده پیرامون شخص وی و نیز مسأله تحریف قرآن، مهم بوده و لازم است که در دسترس محققان قرار گیرد. این رساله بیست صفحه‌ای، پاسخ به این سه شبهه مستشکل بر فصل الخطاب است: ۱- با اثبات تحریف قرآن، این کتاب بی اعتبار می‌گردد. ۲- با اثبات تحریف، انتساب قرآن به پیامبر ﷺ منتفی می‌شود. ۳- با اثبات تحریف، معجزه‌ای برای آن حضرت ثابت نمی‌شود. در مقاله حاضر، متن اصلی دستخط محدث نوری با شرح و توضیحاتی از محقق، ارائه می‌گردد که در آن، حاجی نوری ایرادات مستشکل بر فصل الخطاب را پذیرفته و مفصلاً بدان‌ها پاسخ گفته است.

کلیدواژه‌ها: عدم تحریف قرآن، فصل الخطاب، رساله ردیه، کشف الإرتیاب، معرب تهرانی.

### ۱- مقدمه

محدث نوری در سال ۱۲۹۲ق. و در سن ۳۸ سالگی، کتابی تحت عنوان فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب نگاشت؛ که در سال ۱۲۹۸ق منتشر شد. وی در این کتاب و با



تمسک به برخی از روایات و بعضی استدلال‌های کلامی، دلایلی در تحریف قرآن ارائه نموده است. محدث نوری در این کتاب، بیش از هزار روایت و حدیث نقل نموده است. از این جهت، فصل الخطاب کتابی حدیثی محسوب می‌گردد و البته بیش‌تر این روایات، در برخی نوشته‌ها، مقالات و پایان‌نامه مورد بررسی و اعتبارسنجی قرار گرفته‌اند (به عنوان نمونه ن. ک: استادی، ۱۳۹۶ش: ۹-۵۲).

حاجی نوری در دیباچه کتاب خود نوشته است: «این کتابی است لطیف که در اثبات تحریف قرآن، و فضایح اهل جور و عدوان فراهم آورده‌ام و آن را فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب‌الآزباب نام نهادم و بر سه سرآغاز و دو باب قرار دادم» (نوری، ۱۳۹۸ق: دیباچه). وی در مجموع، وقوع اضافات و تبدیل در حد «کلمه و حروف» قرآن را باور دارد و اعتقاد ندارد که سوره یا آیه‌ای به قرآن اضافه شده یا تبدیل شده است. اما در مسأله وقوع حذف و تغییر ترتیب قرارگیری در قرآن، معتقد است که در تمامی انواع و اشکال آن، یعنی در سوره، بخشی از سوره، آیه، بخشی از آیه، حروف و ... حذف و تغییر ترتیب، رخ داده است (نوری، ۱۳۹۸ق: ۲۳ - ۲۵). همچنین، ایشان در خصوص غیر آیات احکام، این نظر را اختیار کرده است که: «در قرآن، تنقیص حاصل شده است به طوری که ما عین آن را نمی‌دانیم؛ اما نزد اهلش مشخص و موجود می‌باشد. بلکه از آخباری که آنها را در کتاب مفصلاً ذکر کرده است، علم إجمالي به ثبوت فقط نقص، حاصل است.» (تهرانی، ۱۴۰۸ق: ۱۶/۲۳۲؛ نیز: ۱۰/۲۲۰).

پس از نشر کتاب فصل الخطاب، ردیه‌هایی درباره این اثر نوشته شد. از میان این ردیه‌ها، طبق اسناد موجود و بنابر نقل آقا بزرگ تهرانی (تهرانی، ۱۴۰۸ق: ۱۶/۲۳۲؛ نیز: ۱۰/۲۲۰) و به تبع او، نقل برخی دیگران، محدث نوری فقط به یکی از آنها، یعنی کشف‌الارتیاب، پاسخ داده است. اما در بررسی‌های جدید، مشخص شده است که آقا بزرگ تهرانی در شناسایی و معرفی این رساله به عنوان «رد کتاب کشف‌الارتیاب»، اشتباه نموده است و این رساله فارسی، ارتباطی به کتاب شیخ محمود معرب تهرانی (ز ۱۳۰۳ق) صاحب کشف‌الارتیاب ندارد (استادی، ۱۴۰۰ش: سراسر متن). رساله محدث نوری، در جواب یکی از ارکان اعظم حوزه است که البته در شهر سامرا نمی‌زیسته و از نظر فکری و مسائل عقیدتی ولایی، نگاه متفاوتی با محدث نوری داشته است (نوری، ۱۳۰۳ق: ۱).

رساله جوابیه محدث نوری، در ربیع الاول ۱۳۰۳ ق، در شهر سامرا و به درخواست میرزا محمد حسن شیرازی (۱۳۱۲ق) نگارش شده است. این پاسخ حاجی نوری، حدود بیست صفحه است و تحت چند عنوان، در برخی کتابخانه‌ها، فهرست نویسی شده است. مانند: «الرد علی کشف الإرتیاب»، «رساله فی جواب عن شبهات کشف الإرتیاب»، «رساله جوابیه محدث نوری»، «جواب ایرادات میرزای شیرازی بر فصل الخطاب». همچنین، جدای از نسخه دست خط مؤلف (که نسخه اصلی و اقدم نسخه‌هاست)<sup>۱</sup>، چهار نسخه خطی از این رساله، شناسایی شد که همگی معرفی شده‌اند (استادی، ۱۴۰۰ش: سراسر متن).

چون این رساله، از جهات مختلف تاریخی و علمی، برای روشن شدن برخی از مسایل مطرح شده پیرامون محدث نوری و نیز مسأله تحریف قرآن، بسیار مهم است؛ لازم است بر اساس نسخه دستخط مؤلف (استادی، ۱۴۰۰ش: ۵)، در دسترس محققان و پژوهشگران قرار گیرد.

اما پیش از مطالعه رساله جوابیه، لازم به توضیح است که رساله محدث نوری، متنی یکسره و بدون تیتربندی و ارجاعات دقیق و کامل است. بنابراین، تیترها، ارجاعات و توضیحات درون متنی (که همگی در قلاب قرار گرفته‌اند)، و نیز پاراگراف‌بندی متن، از محقق می‌باشد.

## ۲- [پیشگفتار]

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. در محرم سنه هزار و سیصد و سه، که از زیارت غدیر و عرفه، از نجف اشرف و کربلای معلی مراجعت نمودم، به مقر مألوف بلده طیبه سرمن رای علی مشرفها آلف التحیه و الثناء، جناب مستطاب حجة الاسلام و المسلمین و تاج العلماء و سید المحققین و آیه الله فی الارضین استادنا الأعظم و طود العلم الأشم الحاج میرزا محمد حسن شیرازی، متع الله المسلمین بطول بقائه، اوراقی ابراز فرمودند که در آن ثبت بود بعضی ایرادات بر کتاب «فصل الخطاب» حقیر که نزد ایشان فرستاده بودند، و مستدعی جواب شدند.

۱. به تازگی نسخه دستنویس مؤلف، به لطف جناب آقای آشتیانی، در کتابخانه آیت الله حکیم نجف اشرف، شناسایی شده است.

جناب ایشان فرمودند: اگر چه جواب این شبهات، واضح [است]، ولكن محض خوف سريان آن در عوام و عجز ایشان از جواب [مناسب است که پیشاپیش، پاسخی گفته شود]. علاوه بر آنکه [صاحب] مرسل اوراق [فرستاده شده] از ارکان اعظم [بود] و اجابت مسئولش، متحتم و لازم بوده. [پس] ملخص آن ایرادات [فرستاده شده] را در ضمن سه شبهه در آورده، جواب آن را معجلاً [و] مختصراً نوشته، ارسال داریم.

حسب الامر امثال نموده، در نهایت ایجاز و اختصار نوشتم و به نظر انور [میرزای شیرازی] رساندم. [ایشان، متن رساله را] تحسین فرمودند. امید [است] که پس از مطالعه و نظر منصفانه در آن، برای احدی، ریه و شکی نماند؛ و [البته] از جواب بعضی از سخنان غیر لایق به اهل علم و تقوی که در آنجا داشت، کریمانه اعراض کردم که «وَ إِذَا مَرَّوْا بِاللَّغْوِ مَرَّوْا كِرَامًا» و «بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَ هُوَ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ». پس می گوئیم:

### ۳- [سؤال اول: با اثبات تحریف، قرآن بی اعتبار می گردد]

«یهود [یان خیالی] اعتراض کردند بر مسلمانان که شما بر ما طعن می زدید که تورات شما محرف و از این جهت بی اعتبار [است]، و خود می گویند [که] قرآن ما محرف است. پس [شما] با تورات [ما]، در بی اعتباری [کتاب]، شریک [هستیم] و شما با ما در این طعن، یکسان باشید».

### ۳-۱- جواب

#### ۳-۱-۱ [معنای تحریف در قرآن و تورات، متفاوت است]

مبنای این اعتراض، مغالطه ای است در لفظ تحریف، چه مراد از آن در حق قرآن، سقوط پاره [ای] از سوره و آیات و کلمات است که سبب است برای دارا نبودن موجود «تمام آنچه نازل شد» بر سبیل اعجاز، که [البته] محفوظ است در نزد امام عصر علیه السلام و فقدان آنها، صدمه و ضرری نرزد، [نه] به اعجاز [قرآن] موجود، و نه به احکام [آن]، چنانچه [توضیح آن، بعداً] بیاید.

و مراد از آن [تحریف] در حق تورات، گاهی همین معنی است [که پاره ای از سوره و آیات و کلمات تورات ساقط شده]، چنانچه در بسیاری از اخبار استعمال فرموده اند و کسی آن

[تحریف حذفی] را سبب بی‌اعتنایی نشمرده [است]؛ بلکه سببش اموری چند است که هر یک، خود سبب بی‌اعتباری [تورات گشته است] و بر هر کدام [آن حالات و موارد] و بر تمام این [ها]، لفظ [تحریف] را گاهی اطلاق کنند و در هیچیک از آنها، قرآن مجید [شباهت و] شراکتی ندارد [تا باعث بی‌اعتباریش شود].

### ۳-۱-۲- [دلایل تفاوت معنای تحریف در قرآن و تورات]

[در این باره، چند مطلب گفتنی است:]

[دلیل اول: تألیف تورات موجود، قرن‌ها بعد از موسی علیه السلام بوده است]

اول [آنکه،] ظهور جمله [ای] از قرآن که دلالت می‌کند بر اینکه تألیف تورات موجود، قرن‌ها بعد از [وفات] جناب موسی علیه السلام بوده و بسیاری از آنها را شیخ رحمت الله هندی [م ۱۳۰۸ق]، مجاور مکه معظمه، در کتاب اظهار الحق مطبوع در اسلامبول، جمع کرده [است]. بلکه در آنجا، از داکتر سکندر کیدس که از فضلاء مسیحیّه است نقل کرده [هندی، ۱۴۱۳ق: ۴۵/۱] که در دیباچه سیل جدید خود گفته: ثابت شده برای من به ظهور ادله خفیه، سه امر بر نحو جزم:

اول آنکه، تورات موجود، از تصنیف موسی علیه السلام نیست.

دوم اینکه، کتاب [تورات موجود] در کنعان یا در اورشلیم نوشته شده، یعنی در عهد موسی علیه السلام که بنی اسرائیل در صحرا بودند، نوشته نشده [است].

سیم آنکه، ثابت نشده تألیف آن پیش از سلطنت داود علیه السلام، و نه بعد از زمان حزقیال [باشد] بلکه مناسبت دارد تألیف آن به زمان سلیمان علیه السلام، یا در زمان قریب به زمان آن جناب، در آن وقت که هومر شاعر [قرن ۷ یا ۸ قبل از میلاد] بوده [است].

و حاصل اینکه، تألیف آن [کتاب] پانصد سال بعد از وفات موسی علیه السلام بوده؛ پس مؤلف آن مجهول، و با جهل به مؤلف، اعتباری به آن [کتاب] نیست.

[دلیل دوم: مطالب ناروا و اضافی در تورات کنونی موجود است]

دوم آنکه، بر فرض تسلیم صدق نسبت [کتاب به حضرت موسی]، مطالب بسیاری در آن درج شده، که عقلاً و نقلاً جایز نیست نسبت دادن آنها، به هیچ موحدی، چه رسد به نبی

و وحی آسمانی. مثل نسبت شرب خمر و مستی به جناب نوح علیه السلام در باب نهم از سفر تکوین؛ و شرب خمر و مستی و زنا با دو دختر خود، به جناب لوط علیه السلام، بلکه حامله شدن آنها؛ و انتها و نسبت داود و سلیمان و عیسی علیه السلام به اولاد آنها از آن زنا (نعوذ بالله) [در] باب ۱۹ [تورات] موجود؛ و نسبت سه دروغ به جناب یعقوب علیه السلام، و گول زدن آن جناب، اسحاق را در گرفتن نبوت؛ و نسبت دادن به هارون علیه السلام، ساختن گوساله را؛ و غیر اینها، که در آن کتاب و غیره جمع شده [است].

و مفسرین ایشان، تصریح کرده‌اند که باب سی و چهار از سفر استثناء، از کلام موسی علیه السلام نیست و اینکه عزرا در وقت جمع کردن تورات، در باب نسبت، اعتماد کرده بود بر اوراق نسبتی که ناقص بود. لهذا اخطای بسیار کرده [است].

[دلیل سوم: تورات دارای حذف و اضافات است]

سیم [آنکه]، در بعضی مواضع [تورات] عمداً [مطالبی را] سقط کردند، و بجای آن دروغی چند گذاشتند که بر خبیر، پوشیده نیست. چنانچه در کتب فریقین است که شمایل حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله در تورات چنین بود [ه است]: «اکحل اعین ربعة حسن الوجه»؛ و آن را برداشتند و به جای آن نوشتند «طویلاً ازرق سبط الشعر» و بعضی چنین نقل کردند: «طویل عظیم البدن و البطن اصهب الشعر»؛ و [یا مثلاً در تورات] موجود [حکم به رجم را برداشته و به جای آن، چهل تازیانه گذاشتند. و حکم قتل را در قصاص برداشته و به جای آن، دیه نوشتند. و از این رقم تغییرات] بسیار است که در محل خود ضبط شده [است].

[دلیل چهارم: تورات، منسوخ و بی اعتبار است]

چهارم آنکه، تورات از کتب منسوخه است که باید از احکام و آدابش دست برداشت، به تفصیلی که مقام ذکرش [اینجا] نیست. و این وجوه [تورات] سبب سقوط و بی اعتباری اوست، بلکه پاره [ای] از آن [وجوه] سبب‌اند برای داخل شدن [تورات] در کتب ضلال، که باید آن را تلف کرد [و از بین برد]. چنانچه شیخ طوسی رحمته الله در مبسوط، بعد از حکم به اتلاف کتب ضلال فرموده: «و حکم التوراة و الانجیل هکذا فانه یمزق لانه کتاب معیّر مبدل» [طوسی، ۱۳۸۷ق: ۳۰/۲] و علامه [حلی] م ۷۲۶ق [و محقق ثانی] م ۹۴۰ق [و جماعتی [دیگر]، جهت بی اعتباری [تورات] را وجه اخیر [یعنی کتب ضلال بودن آن] دانستند.

### ۳-۱-۳- [جمع‌بندی به اینکه قرآن، وجوه تحریفات تورات را ندارد]

و اگر کسی وجه [مختلف] آن را به لفظ تحریف ذکر نموده، مراد، تمام یا بعضی از آن وجوه است به مناسبتی که بر اهل لسان مخفی نیست؛ جز وجه اخیر، که فی الجمله خفائی دارد. [یعنی] نه نقصان و دارا نبودنش، تمام منزل بر موسی علیه السلام را. و بر خبیر بصیر، مخفی نیست که علماء در مقام رد بر یهود، جهت بی‌اعتباری [تورات] را، وجوه مذکوره دانسته‌اند که هیچیک از آن [ها] در قرآن مجید، موجود نیست.

اما وجه اول، پس واضح است و در سؤال ثانی اشاره می‌شود. و همچنین دوم و چهارم. و اما [وجه] سیم، پس مخفی نماند که چند نفر از علماء اعلام اجماع، نقل کردند بر عدم وجود زیادی در قرآن، و این در سوره و آیه محقق است. و همچنین در کلمه با جهل به موضع آن، و منافاتش با فصاحت و بلاغت، و اما با عدم ضرر. پس اجماع معلوم نیست؛ بلکه جماعت کثیری قائلند به آن، از قدما.

قال الشيخ المفيد في المقالات:

فاما الزيادة فمقطوع على فسادها من وجهٍ ويجوز صحتها من وجهٍ، فاما الوجه الذي تقطع على فسادها أن يمكن لأحد من الخلق زيادة مقدار سورة فيه على حدّ يلتبس به عند الله أصحاب أحد من الفصحاء، و أما الوجه الجواز فهو أن يزداد فيه الكلمة و الكلمتان و الحرف و الحرفان و ما أشبه ذلك مما لم يبلغ حد الإعجاز و يكون ملبساً عنه أكثر الفصحاء بكلم القرآن الا أنه لا بد متى وقع ذلك من أن يدل الله تعالى عليه و يوضح لعباده الحق فيه، و لست أقطع على كون ذلك بل أميل إلى عدمه و سلامة القرآن منه و معى بذلك حديث عن الصادق جعفر ابن محمد عليه السلام، و هذا المذهب بخلاف ما سمعناه عن بنى نوبخت رحمهم الله من الزيادة في القرآن و التقصان فيه، و قد ذهب إليه جماعة من متكلمي الإمامية و أهل الفقه و الاعتبار. انتهى. [مفيد، ۱۴۱۴ق: ۸۱]

و مراد [از] بنی نوبخت (که معروفین علماء متکلمین شیعه‌اند و در غیبت صغری بودند؛ و شیخ در مقالات بسیاری از اقوال ایشان را نقل می‌کند و جلالت قدر ایشان در کتب رجالیه مشروح مثل ابوسهل و صاحب یاقوت که علامه شرح کرده و حسین بن روح نایب سیم و حسن بن موسی صاحب مقالات و فرق و غیرهم) از زیاده [در قرآن]، همان زیادی غیر مضر به

فصاحت و اعجاز است، از کلمه و حروف و مقداری از آن. لازمه مذهب محققین علما است که قرائت قرآن، منزل بر یک نهج بوده و این اختلاف موجوده در میان سبعة یا عشرة و غیر ایشان، از روی اختلاف رواة و اجتهاد قراء است. چه بسیار حروف و کلمه در بعضی قرائت هست که در دیگری نیست، و لکن نه به نحوی که در آن [تفاوت‌ها] ضرری در دین و خللی در عقاید و اعمال و عیبی در فصاحت و بلاغت [قرآن]، و تناقض و اختلافی در مطالب قرآن، لازم آید.

مثل آنکه در قرائت، ابن کثیر در آیه شریفه ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ خوانده، مطابق مصاحف مکه معظمه؛ و در قرائت، باقی قراء و سایر مصاحف، کلمه «من» ندارد و از وجود آن تغییر [در قرآن]، معنی و نقصی پیدا نشود. و در اخبار به این مطلب اشاره شده که در قرآن، زیادی نیست، مگر حروفی که از خطای کتاب پیدا شده و مواضع آن حروف در اخبار مشخص شده و در سؤال بعد، بیشتر از این، توضیح بیاید.

۳-۱-۴- [نتیجه نهایی اینکه، حذف برخی آیات قرآن، ضرری به اصل دین و اعجاز آن نمی‌زند]

پس ظاهر شد که اعتراض این یهودی [خیالی]، کاشف است از غایت جهل و عدم اطلاع او بر حال کتاب خود و کلمات علماء اسلام، و مغرور شدن او به استعمال لفظ تحریف در این دو موضع، و ندانستن سبب بی‌اعتباری تورات موجود. و اینکه مجرد فقد بعضی از سوره و آیات و حرمان مسلمانان از فیض آنها، ضرر و نفعی به اصل دین نرساند و ممانع از خیر و منافع و اعجاز [قرآن] موجود نیست.

چه بسیار خیرات، که [به] سبب سوء کردار بعضی از مسلمانان، از تمام ایشان برداشته شده که اعظم آنها منافع، سلطنت ظاهره امام عصر علیه السلام است. و کسی تا حال دعوی نکرده درستی و راستی گفتار و کردار همه مسلمانان را و منزّه بودن افعال و اقوالشان از ورود طعن و اعتراض با شنیدن و دیدن و دانستن آنکه غالب آنان در همه اعضای و اعوام، تابع هوی و نفس و شیطانند. چگونه محل ایراد نشوند گروهی که نبی ایشان هفتاد روز قبل از وفات در محضر هفتاد هزار نفر برای خود خلیفه تعیین فرماید و در روز وفات هفتاد، بلکه هفت نفر اطاعت آن فرمان نکنند، و به عهدی که کردند وفا نکنند.



و نهایت آنچه از نقص قرآن لازم آید، سوء کردار پاره [ای] مسلمین [است]. و اما بر دین احمدی و شریعت محمدی ﷺ که جامع کمالات همه ادیان و منزّه است از هر عیب و نقص و فساد در عقل و مال و عرض و جان، ابداً عیبی و منقصتی لازم نیاید؛ چنانچه پوشیده نیست بر هر منصف خبیر.

و چون ما جماعت شیعی را، که مدخلیتی در نقص قرآن نیست، امید که در ضمن کلمات و اقوال ائمه طاهرین علیهم السلام با تلقی و قبول و عمل به آنها، از منافع و خیرات و مطالب محذوف محروم نباشیم. و الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله.

#### ۴- [سؤال دوم: با اثبات تحریف، انتساب قرآن به پیامبر منتفی می شود]

و نیز یهودی [خیالی] گفته که مسلمانان از پیغمبر خود چیزی به نشانه و یادگار و دستور العمل برای امور معاش و معاد خود ندارند، جز قرآنی که آن را به آنجناب نسبت دهند و خود می گویند که سند آن منتهی می شود به جماعتی که در شرع، وقعی و احترامی برای کلام ایشان نیست. پس برای نسبت دادن ایشان قرآن را به نبی خود، راهی ندارند.

#### ۴-۱- [جواب]

و بالله التوفیق، سخن در قرآن از این حیثیت، در چند مقام است:  
اول، در بودن تمام این موجود از خداوند، به توسط آن جناب [یعنی پیامبر ﷺ]  
دوم، دارا بودن موجود از قرآن، تمام آنچه را که نازل شده بر آن جناب.  
سیم، مطابق بودن ترتیب سور و آیات موجود [قرآن]، با ترتیب منزل بر آن جناب.  
چهارم، موافق بودن هیئات و کیفیات کلمات و آیات موجوده در قرآن، از اعراب، بنا، مدّ، ادغام، فک و امثال آنها، با کیفیت قرائت آن جناب که هیأت اصلیّه و کیفیت منزله قرآن است.

#### ۴-۱-۱- [تمام قرآن موجود، منتسب به خداوند است]

اما بودن اصل این قرآن، که قوام آن (چنانچه بیاید) به ماده حروف و حرکات بیّنه او است و نحوی از اعراب که مطابق قانون عربیت باشد، از آن جناب و انتساب آن به مقدس حضرتش، قطع نظر از آن سه مرحله، پس امری است محقق و معلوم و مثل وجود خود آن جناب، که اثباتش محتاج به سند و بیان طریق نیست؛ بلکه بر سایر ملل و نحل نیز مکشوف و هویدا



است. چنانچه هنری مارتن انگلیسی [م ۱۸۱۲؛ ق ۱۲۲۷] در رساله «رد بر مسلمین»<sup>۱</sup> می‌گوید که، «دعوی آن جناب نبوت را و آوردن او قرآن را معجزه خود، هر دو که متواتر است، اما نه از اخبار اهل اسلام بل به اعتبار خبر دادن ارباب تواریخ نصاری». و در جمیع طبقات علماء و مفسرین بودند و پیوسته با یهودی و نصرانی در مقام محاجّه و معارضه و تحدی به همین قرآن بودند و در مقام رد طعن و ایراد آنها و سایر اصحاب مذاهب فاسده بر قرآن، جواب‌ها نوشتند<sup>۲</sup> تا قریب به عهد صحابه.

#### ۴-۱-۲- [تمام قرآن موجود، نازل شده‌های بر پیامبر است]

[اما پیرامون «دارا بودن موجود از قرآن، تمام آنچه را که نازل شده بر آن جناب» باید گفت که] و این سوره و آیات موجوده [از قرآن] را پیشتر، صحابه شنیده بودند از آن جناب، بعضی در حفظ و بعضی نوشته بودند، و در شنیدن و شناختن شریک بودند. و لهذا در وقت جمع اول (که در عهد ابوبکر بود) احدی از صحابه انکار آیه [ای] از آیات موجوده [قرآن] را نکرد با آنکه در بسیاری از امور، حضوراً و غیاباً، بر یکدیگر ایراد می‌کردند. و این نبود مگر به جهت وضوح و ظهور بودن تمام موجود از قرآن، و ممکن نبودن ادخال سوره و آیه در آن، و محفوظ بودن موجود ولو متفرقاً در نزد ایشان، و آنچه معترض را به شبهه انداخته، شنیدن یا دیدن او است در کتب، که جمع و ترتیب قرآن موجود، از آن جماعت [خلفا] است.

#### ۴-۱-۳- [قرآن موجود، به همان ترتیبی است که نازل شده]

[سیم، مطابق بودن ترتیب سوره و آیات موجود قرآن، با ترتیب منزل، بر آن جناب] و جوابش آنکه، غرض در جمع اول [قرآن] مضاده و مقابله بود با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و مخفی کردن پاره [ای] مناقب و مدایح صریحه مخصوصه آن جناب و اولاد طاهرینش علیهم السلام را. چه می‌دانستند

۱. ن. ک: لی، ساموئل. رساله‌های جدلی مربوط به مسیحیت و آیین محمدی؛ نیز: سائلی، مجید (۱۳۸۹ ش). «رسالات جدلی در باب مسیحیت و اسلام (مجموعه مشاجرات قلمی هنری مارتین و علمای شیعی ایران)». پیام بهارستان، سال ۲، شماره ۷).

۲. ن. ک: اسفندیار، محمودرضا (۱۳۸۶ ش). «نگاهی به مجادلات قلمی هنری مارتین و عالمان عصر قاجار درباره نبوت خاصه». پژوهشنامه ادیان، سال اول، شماره ۲.

که تمام قرآنِ مشتمل بر آنها، نزد آن جناب است (و این خود یکی از فضائل خاصه است) و بروز و ظهور آن، منافی و مبطل دعاوی ایشان [خواهد شد].

پس در صدد جمع و ضبط [مصحفِ قرآن] برآمده، و به جهت سلطنت و اقتدار، این مقدار موجود را که به اعتقاد خود ضرری برای ایشان نداشت، جمع کردند و از مابقی [آیات مخل به اهدافشان] اعراض نمودند، و بعضی اعدار برای ساقط شده، مهیا کردند که اگر چیزی از آن ظاهر شود، در جمع قرآن نیاورند؛ مثل نسخ تلاوة و غیره.

و در این جمع [قرآن] و هیاهو بر خلق، نماندند که در نزد ما نیز هست آنچه در نزد آن جناب است؛ و غیر آنچه در نزد صحابه متفرق بود و ما جمع کردیم، دیگر چیزی نیست. و از این جهت، آن جناب را بر ما فضلی نیست و احتیاجی به او نداریم و در این ضمن، مقاصد خود را بدست آوردند؛ از اخفاء مدایح و مثالب. چه به جهت اقتدار و شوکت [خلفا] کسی از آن رقم آیات را نتوانست اظهار و یا بر ایشان ایراد کند و خاصان نیز مأذون نبودند، بعد از منع و اعراض امیرالمؤمنین علیه السلام.

چنانچه استاد المحققین مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی الله تعالی مقامه تصریح فرمودند (و عبارتی که بعد نقل می شود از ایشان) و همین نکته، سرّ باطنی قرار دادن ایشان بود، و شاهد برای داخل کردن هر آیه در قرآن، که هر چه را بخواهند داخل نکنند، معذور باشند؛ اگرچه در ظاهر، برای آن، عذر دیگر [یعنی غصب خلافت] ابداء کردند.

و بالجمله بر متأمل پوشیده نیست که آنچه در آن محضر، حاضر شده بود و جمع کردند، بر احدی پوشیده نبود که خود به واسطه یا بدون واسطه شنیده بودند. علاوه بر آنکه ادخال سنخ آیات، مقدور ایشان نبود و امیرالمؤمنین علیه السلام و خاصان از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مطلب، با آنها شریک بودند. چه اگر ایشان تمام آن را از آن جناب نشنیده بودند و منسوب به آن حضرت نمی دانستند، با آنکه [حضرت] در حضور و غیاب، مکرر بر افعال و اقوال آنها [یعنی خلفا] طعن می زدند، [ولی از حضرت امیر علیه السلام] گاهی شنیده نشده که در سوره یا آیه، ایراد کنند که از قرآن نیست؛ و این [وضعیت] نبود، مگر پس از وضوح و ظهور بودن تمام موجود [قرآن] از آن جناب در نزد همه آنها.

بلکه به خط خود مکرر آن را نوشتند، و آنچه ایراد [به عمل آنها] می کردند، در اسقاط

و داخل نکردن پاره [ای] از آن [آیات قرآن] بود، در آنچه جمع کردند. چنانچه در جمع ثانی [مصحف قرآن]، که در عهد عثمان بود، به جهت بعضی اغراض، این ترتیب موجود [قرآن] داده شد و باز بعضی از آن، به اعتقاد آنکه از تأویل یا منسوخ التلاوة است، ساقط شد. و به اتفاق خاصه بلکه عامه، ترتیب قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام خلاف ترتیب موجود است.

و شیخ مفید رحمته الله در کتاب مقالات می فرماید:

«فاما القول فی التألیف فالموجود یقتضی فیہ بتقدیم المتأخر و تأخر المتقدم و من عرف الناسخ و المنسوخ و المکی و المدني لم یرتب بما ذکرناه» [مفید، ۱۴۱۴ق: ۸۱].

و در موضع دیگر می فرماید:

«واتفقوا (ای الامامیه) علی ان ائمة الضلال خالفوا فی کثیر من تألیف القرآن و عدلوا فیہ عن موجب التنزیل و سنة النبوی صلی الله علیه و آله» [مفید، ۱۴۱۴ق: ۳۲۹].

و در این دو مقام، کلام [یهودی خیالی] معترض وارد [است]، و لکن ضروری بر دین و طعنی بر اسلام وارد نمی شود، جز ایراد بر سوء و قبح افعال جمعی که ما نیز بر ایشان طعن زنییم و ایراد کنیم، که خود و ما را از بسیاری از خیر قرآن محروم کردند. اگرچه ما رجاء داریم، که از برکت ائمه طاهرین علیهم السلام [که قرآن ناطق هستند] محروم نمانده باشیم.

#### ۴-۱-۴- [حروف، کلمات و قرائات قرآن موجود، مطابق با قرآن منزل است]

و مثل آن دو مقام است [که گذشت، استدلال برای]، مرحله چهارم [یعنی، موافق بودن هیئات و کیفیات کلمات و آیات موجوده در قرآن، با کیفیت قرائت آن جناب؛ که هیأت اصلیه و کیفیت منزله قرآن است].

[الف] چه ظاهر است که قرآن مجید به زبان عربی و به قانون و قواعد لسان عرب نازل شده، و از این جهت، مضاده و مخالفتی ندارد. و اگر تصرّف و اجتهاد علماء ادبیت در آن نبود، هر که از اهل لسان یا [آنکه] دانا بود به قواعد عربیه، قرآن مجید نزد او مثل سایر کتب مؤلفه به لسان عرب بود که در خواندن و استنباط مطالب از آن، برای او تعبسی و اشکالی نداشت.

و لکن چون آن جماعت [اهل زبان] به اختلاف مشرب، هر کسی در جاهای قابل، و جوه مختلفه از اعراب و غیره نحوی، معین کرده که مطابق قانون لسان است، و تلاوت آن را نسبت

به آن جناب [ص] داده، [که] باعث شبهه و اشکال شده که شاید در این مطلب آن جناب امت را به حال خود نگذاشته، بلکه قسم معینی از وجوه مختلفه ممکنه آن را، اختیار فرموده. و چون آن وجه [قرائت] معین، مشتبه و درست به دست نیامد، و به اعتقاد جمله از علماء امامیه از وجوه قراء سبعه یا عشره، بیرون نیست، لهذا فرمودند از آنها تجاوز نکنند و هر کدام را اختیار کردند، کافست در ادای تکالیف متعلقه به قرآن.

پس اگر کسی دعوی کند انتساب قرائت هر یک از آنها را به آن جناب مخصوصاً، کلام [یهودی] معترض، در اینجا نیز [جا] دارد، و لکن، طعنی در دین و قرآن لازم نیاید. چه قرآنیّت قرآن منزل علی نحو الإعجاز، که قائم است به آن فصاحت، بلاغت، جزالت، اعجاز، تحدی و محلی است برای استنباط احکام، متوقف نیست [بر آن اختلاف قرائت]. بنابراین، رأی محققین جز بر ماده کلمات و حرکات و حروف آن، با مطابقت هیأتی از هیئات قواعد لسان عرب [نیست] و این مطلب را، توقفی نباشد به مراجعه آراء قراء و کلمات ایشان، مگر آنکه معلوم شود آن جناب [ص] بعضی یا تمام آن را، به نحوی مخصوص قرائت نموده، که باید متابعت کرد. و لکن این تکلیف و حکمی است جدید، مثل سایر فروع جزئیة [احکام].

[ب] و بعضی از علماء، در وجوب تأسی در این مقامات [قرائت قرآن] اشکال فرموده و بر فرض وجوب، نه آن است که در صورت تخلف، صدمه بر قرآنیّت قرآن برسد؛ بلکه سید مرتضی رحمته الله علیه با لحن که تغییر معنی ندارد، ضروری در آن ندیده؛ پس ظاهرش که آنچه از آن جناب [ص] به یادگار مانده، اصل قرآن موجود است که در وضوح و ظهور، محتاج به سند و طریق [برای خود] نیست و نبوده؛ و آنچه محتاج و منتهی است سند آن به آن جماعت، یکی از آن سه مرحله است [که پیش تر بیان کردیم]؛ که ما نیز بر [عمل] آنها [به حذف برخی از آیات قرآن] طعن زنیم.

[ج] و مناسب است در اینجا نقل عبارتی از سلطان المحققین و افضل العلماء الربانیین الأستاذ الأعظم الشیخ مرتضی اعلی الله تعالی مقامه که در بحث قرائت از کتاب صلوة در مقام طعن بر قراء ذکر فرمودند که در آن تصریح است بر اینکه جمع قرآن موجود از آن جماعت منافقین است و اینکه ایشان هرچه خواستند حذف کردند و تغییر دادند و اعتباری نیست به فعل ایشان. و البته مقصودشان در بی اعتباری همان است که ذکر شد.

قال: [شيخ اعظم انصارى در كتاب الصلاة نوشته است:]

قال الجوزى فى كتابه على ما حكى عنه: «كل قراءة وافقت العربية ولو بوجه و وافقت احدى المصاحف الثمانية [يا العثمانية] ولو احتمالاً و صحّ سندها (سواء كانت من السبعة ام من غيرهم) فهى القراءة الصحيحة (الى ان قال) هذا هو الصحيح عند ائمة التحقيق من السلف و الخلف (لا تعرف من احد منهم خلافة و ما عداها) ضعيفة او شاذة او باطلة انتهى. [ن.ك: ابن جوزى، بى تا: ٩/١]

[شيخ انصارى ادامه مى دهد:]

«ثم صرح فى آخر كلامه بان السند لا يجب ان يتواتر و ان ما قيل من ان القرآن لا يثبت الا بالتواتر لا يخفى ما فيه و انت خبير بان السند الصحيح بل التواتر باعتقادهم من اضعف الاسناد عندنا لانهم يعتمدون فى السند على من لا نشك نحن فى كذبه.

و اما موافقة احد المصاحف الثمانية فهى ايضا من الموهنات عندنا سيما مع تمسكهم على اعتبارها باجماع الصحابة عليها الذين جعل الله تعالى الرشد فى خلافهم حيث انهم غيروا من القرآن ما شائوا و بنا برين اعرضوا عن مصحف مولانا و مولاهم امير المؤمنين ؑ لما عرضه عليهم فاخفاه لولده القائم فداه ابى و امى و طبخت المصاحف الاخر لكتاب الوحي فلم يبق من الثلاثة المذكورة فى كلام الحريرى التى هى المناط فى صحة القراءة دون كونها فى من السبعة او العشرة كما صرح هو به فى ذيل كلامه ما ذكرنا عنه ما نشاركهم فى الاعتماد عليه الا موافقة العربية التى لا تدل الا على كون القراءة باطلة لا كونها مأثورة عن النبى ﷺ مع ان طبخ عثمان ما عدا مصحفه من مصاحف كتاب الوحي و امره كما فى شرح الشاطبية كتاب المصحف عند اختلافهم فى بعض الموارد بترجيح لغة القريش بان اغلب القرآن نزل عليها الدال على ان كتابة القرآن و تعيين قرائتها وقعت احياناً بالحدس الظنى بحكم الغلبة وجه مستقل فى عدم التواتر و لعله بنا برين كله انكر تواتر القراءات جماعة من العامة و الخاصه» (انتهى موضع الحاجه من كلامه طاب ثراه) [انصارى، الصلاة، ١٤٣٦ق: ١١٩].

و در چند سطر قبل [الشيخ مرتضى انصارى] فرموده:

و اما الاخبار الامرة بالقراءة كما يقرء الناس و نحوها فملاحظتها مع الصدر و الذيل يكشف عن ان المراد حذف الزيادات التى كان يتكلم بها بعض اصحاب الائمة ؑ بحضرتهم [صلوات

اللّه عليهم] الى ان يقوم القائم روحنفاذاه فيظهر قرآن ابيه اميرالمؤمنين عليه السلام. [انصاری، الصلاة، ۱۴۳۶ق: ۱۱۸].

#### ۵- [سؤال سوم: با اثبات تحریف، معجزه برای پیغمبر ثابت نشود]

و نیز یهودی خیالی گفته که، از پیغمبر مسلمانان، معجزه بتواتر معلوم نیست، جز قرآن، که دعوی کنند که آن معجزه نبی ما است که باقی مانده؛ و به انتهاء سند (آن چنانچه گذشت) به آن جماعت [خلفا می رسد] که اطمینانی نیست به صدق اخبار ایشان. [پس با این وضعیت] معجزه برای پیغمبر خود نتواند ثابت نمود.

#### ۵-۱- جواب

اما [در جواب این سؤال چندین مطلب قابل بیان است]

#### ۵-۱-۱- [قرآن، منتسب به پیامبر و در حد تواتر است]

اولاً، پس گذشت، ظهور وضوح انتساب قرآن موجود به آن جناب [ص] و اینکه توسط آن جماعت، در طبقه اخیر، تواتر در مراتب دیگر قرآن است، که ذکر شد.

#### ۵-۱-۲- [صدق نبوت متوقف بر بقای معجزه نیست]

و ثانیاً، صدق نبوت هیچ پیغمبری، متوقف بر بقای معجزه [او] که آورده است، نیست. چنانچه از جمیع انبیاء گذشته از اولوالعزم و غیره، معجزه [ای] باقی نمانده [است] و دعوی مسلمانان، [به] بقای معجزه نبی خود را، اظهار فضیلت زائدی است برای پیغمبر خود، که برای پیمبران [دیگر] سلف، نبوده؛ به جهت توقف نبوتش بر آن.

و آنچه بر ایشان لازم است اثباتش در مقابل خصم، آوردن آن جناب [ص] است [به] معجزه، مطابق دعوی خود. چه باقیمانده یا نمانده [باشد] و به هر طریق که سایر ملل که معجزه برای نبی خود ثابت کنند، بهتر و بیشتر و روشن تر از آن را، مسلمانان دارند؛ چنانچه در کتب مبسوطه ذکر شده [است].

#### ۵-۱-۳- [معجزه بودن قرآن، متوقف بر بقای قرآن نیست]

ثالثاً، معجزه بودن قرآن مجید، متوقف است بر چند امر، که هیچ کدام از آن [ها] متوقف بر



بقای قرآن نیست. که اگر العیاذ باللہ، تمام نسخ قرآن از میان مسلمانان برخواسته شود [مسلمانان] از اثبات معجزه بودن آن، عاجز نباشند. [آن موارد عبارتند از]:

«آ» ظهور آن جناب [ص] در مکه معظمه و دعوی رسالت از جانب خداوند به سوی خلق.  
«ب» آوردن آن جناب [ص] قرآنی در مقام آوردن معجزه، و معارضه با کفار؛ و ادعای اینکه این را خدای بر من نازل کرده، و کسی مانند آن نتواند آوردن.  
«ج» آنکه عرب، در طول مدت نبوت آن جناب [ص] و بعد از آن، مانند آن نیاوردند.  
«د» آنکه نیاوردن ایشان مانند قرآن، در مقام معارضه از روی عجز و تعذر بود؛ نه از روی اعراض و بی‌اعتنائی.

«ه» آنکه این عجز و تعذر، خارق عادت است. چه این عجز، یا از جهت بودن قرآن است در مقام فصاحت و بلاغت در درجه [ای] که بشر را توانائی آوردن مانند آن نیست (چنانچه طریقه جمهور علماء است در اثبات اعجاز قرآن از این جهت)، یا به جهت صرف کردن خداوند است ایشان را از این عمل، هر چند قدرت داشتند بر آن، که اگر منع خداوندی نبود، مانند آن می‌آوردند؛ چنانچه سید مرتضی رحمته اللہ علیہ فرموده [است]. و در هر صورت، خرق عادت ثابت شود و احدی از ارباب ملل و نحل را در امر اول و دوم شبهه نیست و در نزد همه مکشوف و هویدا است؛ مثل ظهور امر پنجم در نزد ارباب عقول و فهم و دانش.

و شبهه [ای] که یهود و نصاری کرده و می‌کنند، گاهی در امر سیم است که از کجا عرب مانند آن نیاورده، شاید آورده و به ما نرسیده؛ و از مجرد نرسیدن، پی نتوان برد به نیاوردن. و گاهی در امر چهارم است که، شاید نیاوردن از روی اعراض باشد و بی‌اعتنائی، نه به جهت عجز که خواستند و برخاستند و نتوانستند.

و جواب این دو شبهه، در کتب نبوت خاصه مشروح شده [است] که به حسب عادت، محال است مانند آن آورده باشند، و به ما نرسیده باشد؛ با وجود این همه اعداء از اهل کتاب و مشرکین که در صدد تزییع و تکذیب بودند. چنانچه هیچ عاقلی باور نکند که از آوردن مانند یک سوره، مسامحه و مضایقه کنند با قدرت که به آن باطل می‌شد تمام دعاوی آن جناب به فرموده خودش.

و [آنها] خود را در معرض قتال، جدال، نهب، غارت اموال، سبی نساء و اطفال درآورند



و با تمامیت این مقدمات، ثابت شود معجزه بودن آن قرآن که آن جناب [ص] آورده بود، و به آن تحدی فرمود؛ و احدی را شبهه در آن نیست، چه حال موجود باشد یا نباشد. بلی، اگر نعوذ باللّه تمام آن از میان مسلمانان برود و کسی چیزی آورد و دعوی کند که این مانند آن است، در حکمة بالغه واجب است ظهور مقداری که به آن باطل شود آن دعوی؛ [یعنی] اگر منحصر شود راه بطلان آن، به وجود قرآن.

#### ۵-۱-۴- [تحدی نشانه اعجاز است، حتی اگر قرآن متواتر نباشد]

و رابعاً، تحدی به قرآن، چنانچه از آن جناب [ص] شد برای اثبات نبوت خود، از عهد آن جناب تا حال و از حال تا آخر دنیا، به همان نحو برای هر مسلمی در مقام مخاصمه با هر کافری ممکن [است] و به آن، اثبات نبوت نبی اکرم خود را توانند کنند یا اینکه گویند: نبی ما محمد ﷺ و معجزه او، این قرآن موجود [است] که احدی تاکنون مانندش نیاورده و نخواهد آورد.

و اما عجز در آوردن، که به او معجزه اثبات و خارق عادت می شود، پس امریست وجدانی. و این خارق عادت، تمنع است که از غیر آن جناب باشد، که به او نسبت داده در مقام تحدی، به اینکه از خود آن شخص باشد یا از ثالثی، چه لازم می آید تدلیس در معجزه؛ و آن مثل بروز معجزه در دست کاذب، قبیح است. پس محال باشد تمکین دادن خداوند مکلف را بر آن، پس نفس اعجاز، دلیل باشد بر انتساب قرآن به آن جناب، نه به عکس؛ که اولاً انتساب آن را به نحوی باید ثابت نمود تا اعجاز محقق شود؛ که اگر نشد، کار اعجاز لنگ شود. ما صدق دعوی رسالت آن جناب [ص] را بر قرآن، فهمیدیم، چه رسد به صدق راوی از آن جناب.

سبحان الله، این یهودی [خیالی] گرفتار کدام مسلمان شده که راه اعجاز قرآن را گم کرده و به جهت احتمال انتهاء سند آن به بعضی از منافقین، تصوّر خلل در اعجاز کرده، و ندانسته که قرآن معجزه نبی ما است، هر چند یک نفر آن را روایت کرده باشد؛ چه به این وجه و چه به وجوه آینده، صحّت سند را در آن مداخلیتی نیست.

چه بسیار بود در عهد آن جناب و در عصر ائمه علیهم السلام، که منافقی یا فاسقی واسطه رساندن معجزه بود به دیگری و محال بود که بتواند تدلیس کند، و آن را به خود یا به دیگری نسبت دهد.



بلکه در اوائل امر [رسالت]، آحاد صحابه حامل بعضی از سوره بودند، و به قبائل می‌رساندند و به آن تحدی می‌کردند.

و بالجمله، اگر سند قرآن (بالفرض) منتهی شود به ابوهریره، که یگانه دهر بود در کذب، به نفس اعجاز قرآن، ثابت می‌شود صدق او، به نحو قطع در این اخبار. هرچند در عمر خود غیر از دروغ سخنی نگفته باشد؛ چنانچه ثابت می‌شد صدق دعوی رسالت خود آن جناب [ص] به آن قرآن. چه این قرآن معجز، که آن را به آن جناب نسبت داده یا از آن جناب است و هو المطلوب، یا از خود راوی یا از ثانی، و به همان برهان جزمی که نفی می‌کند احتمال بودن قرآن را از غیر آن جناب؛ با معلومیّت ثبوت انتساب، و اینکه ظهور آن به دست آن جناب بوده که شاید از غیر بوده و آن را به خود بسته، نفی می‌کند جزماً دو احتمال اخیر را، چنانچه [این مطلب] بر هیچ منصف بصیری، پوشیده نیست.

#### ۵-۱-۵- [تحریف به نقصان، مانع تحدی و اعجاز قرآن نیست]

و خامساً، اعجاز قرآن و تحدی به آن، موقوف نیست به تمام قرآن، که اگر قدری از آن ساقط و در دست نباشد، نتوان اثبات کرد. و محتاج نیست به تمام قرآن موجود، که اگر تمام اجزاء آن بالفرض متواتر نباشد، نقصی در معجزه پیدا شود. بلکه کفایت می‌کند در مقام تحدی و اثبات حقیقت دین اسلام و بطلان سایر ملل، وجود یک سوره، هرچند بسیار کوچک باشد؛ به نصّ آیه مبارکه ﴿فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ﴾ و بعضی سوره، مثل فاتحة الكتاب، که تکلیف تمام مسلمین است که در شب و روز، باید آن را چندین دفعه بخوانند. در تمام عمر [و] در جمیع اعصار، سند آن [سوره]، هزارها از تواتر گذشته. حتی در طبقه اخیر که تلقی از آن جناب [ص] کردند که همه اصحابند و برای حجّت و معارضه خصم، همین مقدار کافی که این سوره از آن جناب [است] و به آن تحدی فرموده و تا حال مانند آن کسی نیاورده.

زیاده از این، یهودی [خیالی] مثلاً حق سؤال ندارد که از قرآن شما چیزی ساقط شده، یا سند تمام اجزاء آن محقق نیست، یا پاره [ای] کلمات و حروف آن تغییر کرده. [زیرا] از این اختلافات و بیشتر از آن، در میان مسلمین هست و هیچ طرف آن نفعی برای او ندارد که در آن حقیقت دین یهود و بطلان اسلام باشد. مثل آنکه قبل از اقرار به رسالت، در مقام تعیین خلیفه

برآید و اگر غرض، توبیخ و تعییر است بر افعال بعضی از مسلمانان، کلامش حق [است]، اما ربطی به او ندارد؛ چه در آن [اختلافات]، وهنی بر اسلام نباشد، چنانچه اشاره شد.

۵-۱-۶- [دلایل اعجازگونه متعددی برای اثبات نسبت و صدق نبوت، در قرآن وجود دارد] و سادساً، در قرآن مجید موجود، قطع نظر از فصاحت و بلاغت، چندین راه اعجاز است؛ که هر کدام از آن به تنهایی کافی در اثبات مطلوب و ظهور نسبت و صدق دعوی نبوت [است]. و در بیشتر آنها، وافی است یک آیه [از قرآن]، چه رسد به سوره و تمام [قرآن].  
اول، اخبار به غیب در مواضع بسیار؛ و صدق تحقق آن، حتی نصرانی سابق الذکر [یعنی سکندر کیدس یا هنری مارتین] اعتراف نموده به آن، در پنج یا شش موضع از آن؛

دوم، شفا از امراض و اوجاع؛

سیم، دفع کید اعداء و شر دشمنان؛

چهارم، خواص غیر متناهیة در استعانت به آن؛ به خواندن یا خوردن یا نگاه داشتن، مثل بیدار شدن در هر وقت از شب که بخواهد؛ و جودة فهم و ذكاء و حفظ و وسعت رزق و حمل و اداء دین و امثال آن؛

پنجم، [نیکو حال شدن،] غضارت و تازگی که قاری گاهی از خواندندش ملالت نگیرد؛ هر چند هزار دفعه خوانده باشد؛

ششم، علوم و معارف غیر متناهیة؛ که در عرب اثری و نشانی از آن نبود. بلکه در هر قرن، علماء اعلام بعد از تأمل به قدر قوه، مطالب بسیاری از آن استنباط نمودند که سالها بر دیگران مخفی بود؛

و هکذا؛ و چون فتح باب این آثار و خواص برای هر کس در هر وقت برای هر مقصدی، سبب اختلال نظام بود؛ که منافی غرض از بعثت و اظهار معجزه است. لهذا باب آن را به این نحو مسدود فرمود و لکن در هر طبقه، آنقدر از انواع اعجاز مذکوره قرآن دیده و شنیده شده، که از حد تواتر، متجاوز است. چون به جهت قلت حاجت، کسی در صدد جمع و در مقام تفحص و ضبط برنیامده، بر بی بصیرتان فی الجملة مخفی مانده و هرگز نشود که بی تعب و رنج و تفتیش و زحمت، این مطلب عظیم به دست آید.



### ۵-۱-۷- [اثبات نبوت پیامبر محتاج به اثبات اعجاز قرآن نیست]

و سابعاً، مسلمانان در مقام اثبات نبوت نبی اکرم ﷺ و ابطال سایر ادیان، ابداً محتاج به اثبات معجزه برای آن جناب نیستند از قرآن و غیر آن، چه رسد به اثبات بقای آن. چه از برای اثبات نبوت آن جناب، طریق دیگر است که در احکام و اتقان، پست‌تر از معجزه نیست؛ و آن [دلایل]، اخبار انبیاء گذشته است به آمدن آن جناب [ص] و صادق بودنش در دعوی نبوت. چنانچه شرح آن و بیان کلمات ایشان، و تطبیق آنها بر آن جناب، به نحوی [است] که برای منصف خبیر، ابداً جای ریه و شکی نماند.

بحمد الله تعالی، [این مطلب] مثل سایر مطالب گذشته، در کتب علماء موجود [است]، و لکن محتاج است به مراجعه و نظر، که بی‌دردان در دین [یعنی غیر ولائیون] را فرصتی نیست. لهذا در این وادی [به] شبهات افتاده، خود و دیگران را به زحمت انداختند؛ و الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله.

### ۵-۱-۸- [غیر از قرآن، معجزات بسیاری از پیامبر ظاهر شده است]

و ثامناً، غیر از قرآن مجید که معجزه باقیه است، بسیاری [معجزات دیگر] از آن حضرت ظاهر شده که عدد آن را بعضی به چهار هزار و چهارصد و چهل رساندند. چنانچه ابن‌شهر آشوب در مناقب نقل کرده، و خود سه هزار از آن را در آنجا ذکر نموده و از عهد تصنیف آن کتاب تا حال، [زیادتر و] اضعاف آن، از قبر مطهر و از توسلات به آن جناب [ص] ظاهر شده [است]. و اگر منضم شود به آن، معجزات در حیات و ممات انّمه ﷺ و آثار دنیوی و اعمال نیک و زشت که آن جناب به آنها خیر داده و ترغیب و ترهیب فرموده (و کمتر کسی است که صدق بسیاری از آن را در خود یا در غیر خود ندیده یا نشنیده)، و همچنین کرامات علماء و عباد و زهاد که هر یک از آنها، خود مستقلاً آیه‌ای است برای وجود ذات مقدس خداوند تبارک و تعالی و معجزه‌ای است برای صدق رسالت آن جناب [ص]، البته از حد احصاء و عدد تجاوز خواهد نمود.

و اگر هر یک از آنها به حد تواتر لفظی نرسیده، و شروط مقرر در آن در او جمع نشده [باشد]، لکن قدر مشترک آنها، تواتر معنوی است. و بسیاری از آنها محفوف است به قرائن

قطعیة و شواهد جزمیة، که با نظر منصفانه در آن بالضروره قطع حاصل شود؛ اتقن و اوضح از قطع در بیشتر متواترات معنویة که عامه خلانق در آنها جزم پیدا کنند.

بلکه در هر عصر، اگر طالب حق، تفحص کند از معجزات آن جناب [ص]، بلاواسطه یا به واسطه صلحاء، بدست خواهد آورد به اسانید متقنه محکمه که به منزله احساس و وجدانند، آنقدر که محتاج نخواهد شد به رجوع به معاجز سالفه؛ و پیوسته از دیدن آنها، جماعتی به شرف اسلام، مشرف می شوند و از اختیار ایشان مکرر دیده، و بحمد الله تعالی.

در کتاب دارالسلام و کتاب کلمه طیبة و کتاب جنة المأوی فی ذکر من فاز بلقاء الحجّة ﷺ فی الغیبة الکبری، معجزات بسیاری از این رقم به اسانید صحیحة متقنه، نقل کردیم که اگر منتشر شود بسیاری از قلوب مریضه را شفا و دل های مرده را حیات و چشم های کور را نور بخشید.

و اینکه در کتاب فصل الخطاب دیده شده، که تسبیح حصی و رد شمس و انفجار آب از انگشتان مبارک به حد تواتر نرسیده، مراد تواتر لفظی است. و کثرت سندی که محل کلام در او بود، که آیا بودن چیزی، معجزه لازم دارد؟ توفیر دواعی را بر نقل، پس در هر طبقه، باید آنقدر ناقل باشد که احتمال تواطی بر کذب از ایشان برود؛ و قطع به آن معجزه از این راه پیدا شود. پس غالب معجزات در نقل، باید به این حد رسد و حال آنکه چنین نیست.

جناب آقا سید محمد را در مفاتیح الأصول در رد آنکه گفته: اگر کتاب فقه الرضا ﷺ از آن جناب باشد، باید متواتر باشد فرموده:

«لا نسلم تواتر کل ما کان من الامام ﷺ ولو کان نقیضاً و لا نقله بطریق صحیح اذ لا برهان علیه و توفیر، الدواعی انما یؤثر حیث لا یکون هناك مانع و اما معه فلا و مما یکسر صولة الاستبعاد النصوص الواردة بوقوع النقیصة فی القرآن و قال به ایضاً جملة من العلماء الاعیان اذ لو کان توفیر الدواعی بنفسه موجباً لذلك لتواتر ما حذف منه و كذلك عدم تواتر الصحیفة السجّادیة و کثیر من المعجزات النبویة و خلفاء خیر البریة الخ و اصرح» [المجاهد، ۱۲۹۶ق: ۳۵۱]

[جدای] از این عبارت، علامه [حلی] در انوار الملکوت در شرح یاقوت ابی اسحق نوبختی

در مقام دفع شبهه عامه، که اگر نص بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام راست باشد باید در نزد ما متواتر باشد فرموده:

«و ایضاً فان معجزات الرسول قد وقعت و لم تتواتر فلیس کل خبر غیر متواتر غیر واقع انتهى» [حلی، ۱۳۶۳ ش: ۲۱۶].

و این کلام به حسب توهم معترض، به مراتب افطع و اشنع است از عبارت فصل الخطاب، پس در نتیجه [ای] که گرفته، العیاذ بالله باید شریک باشند. پس مراد نفی تواتر است به حسب سند، نه نفی تواتر قدر مشترک مابین جمع معجزات که نتیجه آن قطع به صدور اصل معجزه است؛ هر چند هر یک معلوم نباشد یا نفی بعضی از آنها، که محفوف است به قرائن قطعیه خارجیّه و چگونه چنین احتمال داده می شود در این جا، با تصریح به این عبارت که «هو فی الوضوح بمکان لا یحفی علی ذی شعور».

سبحان الله، برای محضر عدل جبار جلّ و علا که جای تدلیس و شبهه کاری نیست. چه عذر مهیا شده برای این افتراء، که عبارت مسلمانی را، چنین لباس کفری بپوشانند و نسبت اعتقاد عدم وجود معجزه متواتره مطلقه به صاحبش دهند و عوام کالأنعام را بشوراند و نسبت کفر و زندقه و الحاد به او دهند. الحق، مستحق است کسی که تمام عمر را صرف در نشر معجزه و فضائل و سنن و کرامات اصحاب و علماء کرده، به او نسبت دهند که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله معجزه قائل نیست؟

و اگر معترض یا غیر او، مدعیند که آحاد آن معجزات به نحو تواتر سندی ثابت شده، علاوه بر آنکه بر منکر آن حرجی نیست و ضرری ندارد؛ بلکه بعضی مثل حاجی نراقی رحمته الله علیه در مناہج [الاحکام] [نراقی، بی تا: ۱۵۲]، تصریح کرده که ثبوت جمیع اجزاء قرآن به تواتر معنوی است نه لفظی، چه رسد به غیر آن. [پس] باید مدعی [و مستشکل به فصل الخطاب] زحمت کشیده، اسانید و روایات یکی از آنها را در هر طبقه، به قدر ادنی مرتبه تواتر، بیان نماید.

این ها همه کاشف از عدم مراجعه به کلمات علماء و عدم انس به طریقه و اصطلاح ایشان است. عالم جلیل شیخ زین الدین علی بن یونس عاملی در فصل ۲ از باب ۳ کتاب صراط المستقیم فرموده:

«و اعلم ان تواتر القرآن عینی و غیره معنوی مثل اخباره صلی الله علیه و آله بالمغیبات و انشقاق القمر



لم یکن هذا و لا شاهدناه فلما سکتوا عن ذلك دل علی تصدیقهم و ان ذلك یجری مجری المتواتر نقلاً فی الصححة و القطع انتهى» [راوندی، ۱۴۰۹ق: ۱۰۳۹/۳].  
و غرضشان در فصل اول، اثبات صدور اصل معجزه است، که قدر مشترک بین اخبار معجزات است، و قطعی بودن آن؛ که آن را متواتر معنوی می‌گویند. و در فصل دوم، اثبات قطعی بودن بعضی از آنها، از روی قرائن خارجیّه و شواهد قطعیه؛ چنانچه سابقاً اشاره شد.

و خواهجه در تجرید [الإعتقاد] بعد از ذکر اعجاز قرآن فرموده:

«و المنقول معناه متواتراً من المعجزات تعضده» [طوسی، ۱۴۰۷ق: ۲۱۶].

و آقا جمال در فصل ۴ از باب ۳ رساله اصول الدّین، که برای شاه سلطان حسین نوشته، بعد از ذکر معجزه قرآن فرموده:

«و دیگر معجزات آن حضرت بسیار است بعضی پیش از بعثت تا آنکه می‌فرماید و بعضی بعد از بعثت مثل شق قمر و تسبیح حصی و ناله ستون و اخبار از مغیبات آینده». و بعد از ذکر بعضی از آنها فرموده:

«و خصوص هر یک از این معجزات اگرچه به سر حد تواتر نرسیده اما قدر مشترک آنها یعنی ثبوت پاره [ای] از آنها مجماً و همچنین قدر مشترک معجزات هر یک از اوصیاء علیهم السلام متواتر است و مجال شک و شبهه در آن نیست.» [خوانساری، ۱۱۲۵ق: ف ۴، ب ۲]  
و در فصل ۱۳ در باب ۲ از مقاله ۳ گوهر مراد فرموده:

«معجزات پیغمبر ما بر دو گونه است یکی ظاهر بالعیّن و آن قرآن مجید است الخ. دوّم معجزه ظاهره بالمعنی و آن مجموع وقایع و امور و احوالی است که وقوع آن بالضرورة خارق عادت است مانند شقّ قمر، و امثال آن و هر یک از آن وقایع و امور و احوال اگرچه منقول به اخبار آحاد است لکن قدر مشترک میان آنها متواتر است و علم به مضمون آن حاصل الخ.» [لاهیجی، ۱۳۸۳ش: ۳۸۶]

و علماء عامه نیز در این مطلب موافقتند. پس معلوم شد از این کلمات و غیر آن (که چون بنا بر اختصار بود نقل نشد)، که اگر کسی مدعی شود تواتر شخصی هر یک از آن معجزات را که ذکر شد، دعوی کرده چیزی را که تمکن ندارد از بیرون آمدن از عهده آن، و دعوی نکرده آن را



مهره فن و اساتید علم. و سبب شود از برای تجری خصم و نسبت دادن او، مسلمانان را به قبول جزاف؛ پس برسد به آنچه می ترسید.

## ۶- [خاتمه رساله]

چون حسب الأمر [استادنا الأعظم الحاج میرزا محمد حسن شیرازی] مأمور به ایجاز و اختصار بودم، [اکنون دیگر] رشته سخن را قطع نمودم.  
و الحمد لله اولاً و آخراً و صلى الله على محمد و آله؛ حرره العبد المسیء حسین ابن محمد تقی النوری الطبرسی؛ فی شهر ربیع الاول فی سنه ۱۳۰۳ فی بلده طیبه سرمن رای، علی ساکنها الف التّحیه والسلام.

## جمع بندی

رساله جوابیه حاجی نوری، شامل یک مقدمه در داستان نگارش جوابیه است که یک صفحه اول جوابیه را به خود اختصاص داده است و نوزده صفحه دیگر رساله، پاسخ به سه سؤال یا شبهه اشکال کننده بر فصل الخطاب است.

شبهه اول مستشکل این است که: با اثبات تحریف، قرآن بی اعتبار می گردد. محدث نوری، جواب این شبهه را در چند بخش داده است: ۱- معنای تحریف در قرآن و تورات، متفاوت است. ۲- دلایل تفاوت معنای تحریف در قرآن و تورات. ۳- جمع بندی به اینکه قرآن، وجوه تحریفات تورات را ندارد و نتیجه نهایی اینکه، حذف برخی آیات قرآن، ضرری به اصل دین و اعجاز آن نمی زند.

شبهه دوم مستشکل این است که: با اثبات تحریف، انتساب قرآن به پیامبر منتفی می شود. حاجی نوری، جواب این شبهه را در چند فصل داده است: ۱- تمام قرآن موجود، منتسب به خداوند است. ۲- تمام قرآن موجود، نازل شده های بر پیامبر است. ۳- قرآن موجود، به همان ترتیبی است که نازل شده. ۴- حروف، کلمات و قرائات قرآن موجود، مطابق با قرآن منزل است.

شبهه سوم مستشکل این است که: با اثبات تحریف، معجزه برای پیغمبر ثابت نشود. صاحب فصل الخطاب، جواب این شبهه را در چند مطلب داده است: ۱- قرآن منتسب به پیامبر و در حد تواتر است. ۲- صدق نبوت متوقف بر بقای معجزه نیست. ۳- معجزه بودن قرآن،



متوقف بر بقای قرآن نیست. ۴- تحدی نشانه اعجاز است، حتی اگر قرآن متواتر نباشد. ۵- تحریف به نقصان، مانع تحدی و اعجاز قرآن نیست. ۶- دلایل اعجازگونه متعددی برای اثبات نسبت و صدق نبوت، در قرآن وجود دارد. ۷- اثبات نبوت پیامبر محتاج به اثبات اعجاز قرآن نیست. ۸- غیر از قرآن، معجزات بسیاری از پیامبر ظاهر شده است.<sup>۱</sup>

۱. با معرفی رساله جوابیه محدث نوری، اکنون این سؤال مطرح می‌شود که پرداختن به آن، چه فایده‌ای دارد؟ و یا اینکه چه موضوعاتی را برای ما روشن می‌نماید؟. به عنوان نمونه، به چند مورد از این موضوعات اشاره می‌شود: (۱) نظر محدث نوری پیرامون تحریف قرآن: در برخی از کتاب‌های معاصر، مکرر گفته شده که حاجی نوری از نظریه خود پیرامون تحریف قرآن برگشته و پشیمان شده است (به عنوان نمونه ن.ک: معرفت، ۱۴۲۸ق: ۱۰۳ و ۱۰۴). بنابراین، یکی از مسائلی که با تأمل در رساله جوابیه قابل بررسی است، وضعیت استمرار نظر حاجی نوری درباره ادعای خود بر تحریف مصحف قرآن مربوط به دوران قبل از عثمان است. چرا که این رساله، حدود دوازده سال پس از نگارش کتاب فصل الخطاب، نوشته شده است و اگر در آن، محدث نوری بر نظر قبلی خود اصرار داشته باشد، که دارد، به این معنی است که او از نظریه خود بر تحریف قرآن، برگشته است.

۲) ارتباط رساله با کتاب کشف الإرتیاب: پس از نشر کتاب فصل الخطاب، ردیه‌هایی درباره این اثر نوشته شد. از میان آن ردیه‌ها، طبق اسناد موجود و بنابر گفته آقا بزرگ تهرانی، محدث نوری فقط به یکی از ردیه‌ها، یعنی کتاب کشف الإرتیاب، پاسخ داده است (ن.ک: تهرانی، ۱۴۰۸ق: ۲۳۲/۱۶؛ نیز: ۲۲۰/۱۰)؛ و دیگران نیز به تبع آقا بزرگ تهرانی، این ادعا را تکرار نموده‌اند (به عنوان نمونه ن.ک: معرفت، ۱۴۲۸ق: ۱۰۳). به عبارت دیگر، همه ایشان معتقدند که رساله جوابیه محدث نوری، در جواب اشکالات کتاب کشف الإرتیاب شیخ محمود معرب تهرانی است. اما، اکنون با توجه به متن رساله جوابیه و متن کتاب کشف الإرتیاب، مشخص می‌شود که این رساله در جواب کتاب کشف الإرتیاب معرب تهرانی نیست.

۳- اطلاعات تاریخی عصر محدث نوری:

به نظر می‌آید که جدای از استدلال‌های محدث نوری در رساله جوابیه و جنبه‌های کلامی محتوای آن، این رساله از جنبه‌های تاریخی نیز حائز اطلاعات قابل توجهی است. به عنوان نمونه، دو اطلاع از آن ذکر می‌گردد: ۱- از محتوای مقدمه رساله (ن.ک: نوری، ۱۳۰۳ق: ۱)، دانسته می‌شود که میرزای بزرگ شیرازی، موافق نظریه تحریف قرآن بوده است. همچنین، به نظر می‌رسد که غالب دیگر علمای عصر محدث نوری، حداقل در دوره حیات ایشان، هم‌نظر با وی بوده‌اند. زیرا در طول سه دهه نگارش فصل الخطاب، تنها دو یا سه نقد بر این کتاب نوشته شده است. (ن.ک: استادی، ۱۴۰۱ش: سراسر متن). ۲- با مطالعه متن رساله جوابیه، به نظر می‌رسد که در عصر محدث نوری، مناقشات بین ادیبانی وجود داشته است که شواهدی از آن را می‌توان از رساله جوابیه، به دست آورد. (به عنوان نمونه ن.ک: نوری، ۱۳۰۳ق: ۶)

## منابع

### كتاب:

١. ابن جوزى (بى تا). النشر فى القراءات العشر. تهران: دارالكتب الإسلامية.
٢. استادى، رضا (١٣٩٦ش). أشنایى با تفاسیر به ضمیمه مسأله عدم تحریف قرآن. قم: ارزشمنند.
٣. انصارى، مرتضى (١٤٣٦ق). كتاب الصلاة. قم: مجمع الفكر الإسلامى.
٤. تهرانى، آقا بزرگ (١٤٠٨ق). الذريعة الى تصانيف الشيعة. قم: مؤسسه اسماعيليان.
٥. حلّى، حسن بن يوسف (١٣٦٣ش). أنوار الملكوت فى شرح الياقوت. قم: الشريف الرضى.
٦. خوانسارى، محمد بن حسين (١١٢٥ق). اصول الدين. تهران: كتابخانه مجلس، ش ١٦٢٢٣٣.
٧. راوندى، سعيد بن عبدالله (١٤٠٩ق). الخرائج و الجرائح. قم: مؤسسه امام مهدي عليه السلام.
٨. طوسى، خواجه نصير الدين (١٤٠٧ق). تجريد الاعتقاد. تهران: مكتب الاعلام الاسلامى.
٩. طوسى، محمد بن حسن (١٣٨٧ق). المبسوط فى فقه الإمامية. تهران: المكتبة المرتضوية.
١٠. عاملى نباطى، على بن محمد (١٣٨٤ق). الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم. مصحح: ميخائيل رمضان، نجف: مكتبة الحيدريّة.
١١. لاهيجى، عبدالرزاق (١٣٨٣ش). گوهر مراد. تحقيق مؤسسه امام صادق عليه السلام، تهران: سايه.
١٢. مجاهد، سيد محمد (١٢٩٦ق). مفاتيح الأصول. قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
١٣. معرفت، محمدهادى (١٤٢٨ق). صيانة القرآن من التحريف. قم: التمهيد.
١٤. مفيد، محمد بن محمد (١٤١٤ق). اوائل المقالات. بيروت: دارالمفيد للطباعة والنشر.

۱۵. نراقی، احمد بن محمد مهدی (بی‌تا). مناہج الأحکام و الاصول. قم: بی‌نا (چاپ سنگی).

۱۶. نوری، حسین بن محمد تقی (۱۲۹۸ق). فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب. نجف: چاپ سنگی.

۱۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۰۳ق). رساله جوابیه. نجف: کتابخانه حکیم.

۱۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳ق). رساله جوابیه. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۹۱۲۵.

۱۹. \_\_\_\_\_ (قرن ۱۴). رساله جوابیه. تهران: کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۲۸۶۱۷.

۲۰. هندی، رحمت الله (۱۴۱۳ق). إظهار الحق. بیروت: دارالکتب العلمیة.

#### مقاله:

۲۱. استادی، کاظم. «معرفی و نسخه‌شناسی رساله در جواب شبهات بر فصل الخطاب». پژوهشنامه نسخه‌شناسی متون نظم و نثر فارسی، دوره ۶، شماره ۱۶۱۶، ۱۴۰۰: ۳۰۴-۳۳۲.

۲۲. \_\_\_\_\_ . «واکاوی و مآخذشناسی ردیه‌های بر کتاب فصل الخطاب محدث نوری». مطالعات قرآنی، انتشار آنلاین از تاریخ ۶ اسفند ۱۴۰۱ ش.

۲۳. اسفندیار، محمودرضا. «نگاهی به مجادلات قلمی هنری مارتین و عالمان عصر قاجار درباره نبوت خاصه». پژوهشنامه ادیان، سال ۱، شماره ۲، ۱۳۸۶ ش.

۲۴. سائلی، مجید. «رسالات جدلی در باب مسیحیت و اسلام (مجموعه مشاجرات قلمی هنری مارتین و علمای شیعی ایران)». پیام بهارستان، سال ۲، شماره ۷، ۱۳۸۹ ش.